

روزنامه فرهنگی و ادبی

در این نوشته بخشی از تجربه آموزش خانم ناتالی چوبینه تقدیم می شود. ایشان فارغ التحصیل رشته موسیقی از دانشگاه تهران هستند و از دوران دانشجویی فعالیت های جدی در زمینه موسیقی نمایش و کودک و همچنین مطالعات جلوی در فرهنگ موسیقی بین المللی داشته اند.

ارزش کار ایشان در عمل کردن به نظریه های آموزش موسیقی به کودک و جمع بندی آن نقطه نظر هاست. در این نوشته که والدین نیز می توانند از آن استفاده کنند، بر چند اصل اساسی تأکید و بسیاری از ذهنیت های کلی نیز نقد و بررسی شده اند و گویای دقت نظر ایشان در روش و منش آموزش است.

رد یا تأیید، نقد و تحلیل این تجربیات عملی چرخهای فکری را برای حل مسایل بزرگتری به کار می اندازد و فصلنامه مقام به این نقدها و تحلیل ها، رد و تأییدها به دیده احترام می نگرد.

روزی زندگی نامه ای از چایکوفسکی می خواندم که می گفت خانواده این آهنگساز با موسیقی به کلی بیگانه بوده اند. خود او در کودکی شبی از خواب می پرد و مدام در سرش صدای موسیقی می شنود. مدتی بعد زندگی نامه دیگری از او دیدم که نوشته بود مادر چایکوفسکی پیانو می زده و اولین معلم موسیقی او هم مادرش بوده است.

ناتالی چوبینه

سرگذشت حقیقی چایکوفسکی را اهل موسیقی خوب می شناسند و راحت می توانند صحت و سقم منابع مختلف سرگذشت او را تشخیص دهند، اما پرسش مهمی که از مقایسه این دو مطلب به ذهن می رسد، این است که «آیا زمینه های خانوادگی در موسیقی دان شدن يك كودك نقشی دارند یا نه؟» آهنگسازان بزرگ زیادی را می شناسیم که از خانواده ای موسیقی دان برخاسته اند و آهنگسازان بزرگ دیگری هم بوده اند که نه تنها خانواده شان آنها را به دنبال کردن موسیقی تشویق نکرده اند، بلکه آنها برای رسیدن به آرزوی خود، یعنی تحصیل در رشته موسیقی، فشارهای زیادی را از جانب خانواده تحمل کرده و حتی ناچار به ترك خانه و خانواده خود شده اند. پدر موزارت با دلسوزی و جدیت پسر خود را با ضرب و زور و کتک

تجربه های
یک
مربی موسیقی
مهد کودک

و خشونت به تمرین و امی داشت و مادر برلیوز او را به خاطر انتخاب رشته موسیقی نفرین کرد و از خود راند. برای مندلسون همه امکانات فراهم بود و او راه آینده خود را بی هیچ مشکل و مخالفتی برگزید، اما شومان پنهانی از تحصیل در رشته الهیات و حقوق گریخت تا نزد پدر زن آینده اش، پروفیسور ویک، تعلیم پیانو بگیرد. پس چه باید کرد؟ اگر بخواهیم فرزند ما موسیقی را دوست داشته باشد یا آن را طرد کند، چه شرایطی را باید فراهم کنیم؟

عده ای عقیده دارند کودک برای اینکه نوازنده یا آهنگساز با احساسی از کار درآید، باید درآشنا باشد. هم برای بتهوون و هم مندلسون، شرایط تحصیل اگر می خواهیم کودک واقعاً و از ته دل به موسیقی علاقمند شود، کافی است به همان عواملی توجه کنیم که برای خود کودک اهمیت دارند.

مجبوب کردن کودکان کار ساده ای است. خود آنها مایلند به هر چیز تازه ای توجه کنند تا درباره این جهان بیشتر بدانند، اما حفظ این علاقه و توجه کار آسانی نیست، چون آنها به محض اینکه حس کنند چیزی که به آنها عرضه شده است، دیگر تازگی ندارد، متوجه موضوعات جذاب دیگری خواهند شد.

موسیقی فراهم بود، اما چون بتهوون در کودکی سختی های فراوانی را تحمل کرده بود، دردهای بسیاری را در دل داشت که در قالب موسیقی، شکلی عظیم و کوبنده به خود می گرفتند، اما مندلسون آهنگسازی خوش قریحه و فن آشنا بود که تعداد آثار تکان دهنده اش از انگلستان دست بیشتر نیستند. هر آهنگسازی که برای بیان رنج های درونی خویش از زبان موسیقی استفاده کند، بی تردید اثرش بر دل خواهد نشست، مگر آنکه فن کار را خوب شناسد و دانش کافی نداشته باشد. پس شاید بهتر باشد کودک را درآشنا کنیم و مثلاً مثل پدر بتهوون مدام کتکش بزنیم! برخی می گویند «تشیویق کارسازترین راه است.»

موزارت از همان اوایل کودکی در همه جا کنسرت می داد و او را تشویق می کردند و این باعث شد با اشتیاق بیشتری کار خود را دنبال کند. معلمین شوپرت و شوپن نیز همواره آنها را تشویق و تحسین می کردند و با وجود سلامتی ناپایدارشان دشواری های موسیقی را تا پای جان تحمل کردند. پس آیا بهتر نیست کودک مان را مدام تشویق کنیم تا با دل خوش و روحیه ای قوی، تاب تمرین های طولانی و مکرر را بیاورد؟

کودکان بسیاری نیز هستند که همه گونه امکانات در اختیار دارند و مدام هم تشویق می شوند، ولی هیچ شوق و اشتیاق خاصی به موسیقی نشان نمی دهند. نهایت اینکه مدتی مثل یک اسباب بازی تازه با آن سرگرم می شوند و بعد که نوبت به تمرین و تکرار می رسد، سازشان را برای همیشه کنار می گذارند. جالب اینکه در این مورد، نه تنها کودکان، بلکه جوانان و حتی بزرگسالان هم که آگاهانه موسیقی را انتخاب کرده و وارد این عرصه شده اند، بعد از مدتی آن را مثل یک لباس کهنه دور نمی اندازند و یا اینکه مدام رفو می کنند، یعنی بدون تمرین و کار خاصی، به کلاس می آیند و می روند تا شاید سر کلاس معجزه ای رخ بدهد و از آنها موسیقی دان بیرون بیاید. درست است که عده زیادی از این افراد، بالاخره در یک مرحله، کار را رها می کنند و دیگر به کلاس نمی آیند، ولی کسانی هم هستند که هیچ وقت رفت و آمدشان قطع نمی شود، تا روزی که خود معلم آنها را جواب می کند.

راه حل قدیمی این مشکل که به سیستم ایتالیایی معروف است، همان «بمیر و بدم» خود ماست. یعنی باید کار و تکلیف فراوان به شاگرد داد. اگر می خواهد پیشرفت کند، باید به هر قیمتی تکالیف را انجام دهد و اگر همه کارها را کامل و عالی انجام نداد، باید از این عرصه بیرون برود. به عبارت دیگر یک دیوار آهنین بلند از موسیقی جلوی کودک می سازیم و به او تکلیف می کنیم که به هر ضرب و زوری که شده، از آن عبور کند. بدین ترتیب تنها اشخاص نجبه و بسیار هوشیار و علاقمند و کوشا می توانند از این دیوار بگذرند و وارد این معبد مقدس بشوند و بعد هم خود را برتر از همه دنیا ببینند، دیگر هیچ کس را همطراز خود ندانند و حتی شاگردان خود را هم طوری تربیت کنند که جز «استاد» کسی را قبول نداشته باشند و خود را به صرف شاگردی

آن استاد، سرآمد بدانند. بالاخره کار به جایی می‌رسد که عده‌ای استاد، هر یک با شاگردان خود، کل خانواده موسیقی یک جامعه را تشکیل می‌دهند، هر کدام سلیقه خاص خود را به جامعه تحمیل می‌کنند و بدتر از آن اصرار دارند که فقط نظر آنها درست و بقیه نظرات مردود هستند. طبیعی است که در چنین شرایطی، موسیقی از حرکت و پویایی باز می‌ماند، چون هیچ کس مایل نیست کوچک‌ترین تغییری در نظرات خود بدهد و کسی هم حاضر نمی‌شود برای پیشبرد کار، از تجربه دیگران استفاده کند. در نتیجه فرهنگ موسیقایی کل جامعه و موسیقی اصیل یک ملت، به

سبب سستی سایر را در گوش و خواننده‌ها و نوازنده‌های ناشی و بازاری را پیش رو دارد، نه به موسیقی کلاسیک توجه می‌کند و نه به درویش خان و میرزا عبدالله اهمیتی می‌دهد.

با همه این‌ها کودک مادر هر صورت برای خود نوعی فرهنگ موسیقایی را پیدا خواهد کرد؛ خواه بازاری، خواه کلاسیک و یا سنتی، اما در دنبال کردن راه موسیقی، آنچه که اهمیت دارد شکل رابطه کودک با این فرهنگ است. این که کودک موسیقی را دیواری بلند و آهنین یا چمنزاری سرسبز و زیبا بداند، دست خود ماست.

آیا زمینه‌های خانوادگی در موسیقی دان شدن یک کودک نقشی دارند یا نه؟»

برنامه‌ریزی و تدوین روش آموزش موسیقی کودک در ایران با سه کمبود اساسی روبروست.

با همه این‌ها کودک مادر هر صورت برای خود نوعی فرهنگ موسیقایی را پیدا خواهد کرد؛ خواه بازاری، خواه کلاسیک و یا سنتی، اما در دنبال کردن راه موسیقی، آنچه که اهمیت دارد شکل رابطه کودک با این فرهنگ است.

سکون می‌رسد و سیر نزولی را آغاز می‌کند، بدون ضابطه و چهارچوبی مشخص، راه برای التقاط موسیقی‌های دیگر، با موسیقی اصیل باز می‌شود و در نهایت فرهنگ موسیقایی مردم آفت می‌کند و گوش‌شان از تشخیص درست و نادرست باز می‌ماند. بگذارید به کودک خودمان برگردیم. او در محیط خانواده و با فرهنگ جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند، بزرگ می‌شود. موسیقی دلخواه و مورد قبول آن را می‌شنود و جذب می‌کند و در نهایت، فرهنگ موسیقایی جامعه، کم و بیش، به او منتقل می‌شود. مهم نیست که چایکوفسکی خانواده‌ای داشته که موسیقی را دوست داشته یا نداشته‌اند. در روسیه، در هر گوشه و کناری می‌توان نغمه‌های زیبا و اصیل روسی را شنید. مهم نیست موزارت را تشویق می‌کردند و بتهوون را کتک می‌زدند، هر دوی آنها شب و روز با گروهی نوازنده مواجه می‌شدند که همه احساسات درونی را در سازشان می‌ریختند و آشکار می‌کردند. مهم نیست ما چقدر نزد کودک خود از باخ و بتهوون و موزارت تعریف کنیم، تا وقتی او مدام نوای

اغلب والدین می‌خواهند بدانند آیا فرزندشان استعداد موسیقی دارد یا نه. به نظر من استعداد از سه جز تشکیل شده است. هوش، پشتکار، و عشق و علاقه. اولی را خداوند می‌دهد، دومی دست والدین است و سومی بیش از همه به معلم مربوط می‌شود. تا جایی که به خداوند مربوط می‌شود، او با لطف فراوان خود نعمت هوش را به همه فرزندان آدم عطا کرده است و اگر خود انسان‌ها با اشتباهات بدفرجام، هوش فرزندان‌شان را خراب نکنند، کمتر کودکی را خواهید یافت که کاملاً از هوش بی‌بهره باشد. نظم و پشتکار و جدیت را هم کودک از والدین می‌آموزد و متأسفانه باز هم به کسانی برمی‌خوریم که تأکید بیش از حد به نظم یا بی‌اعتنایی به آن، این قابلیت را در فرزندان خود از بین برده یا مخدوش کرده‌اند. حتی کودکانی داریم که با استفاده از الگوهای غیر از پدر و مادر، نظم را آموخته‌اند و پشتکار و جدیت کافی از خود نشان می‌دهند، اما والدین‌شان با بی‌برنامگی خود در کار آنان اختلال ایجاد می‌کنند. این نکته فوق‌العاده اهمیت دارد، چون بوده‌اند کودکان بی‌علاقه، بی‌نظم و بی‌پشتکاری که از

همت بلند والدین خود به پیشرفت های زیادی رسیده اند و حتی در نهایت نوازندگان و استادان موفقی هم شده اند.

اما تأکید عمده این بحث بر نکته سوم یا همان ایجاد علاقه است که هر چند خانواده در آن سهم مهمی دارد، باز نقش اصلی این ماجرا به عهده معلم است و اوست که می تواند برای کودک از موسیقی دیوار آهنگین یا چمنزار سرسبز بسازد، می تواند دنیای موسیقی را جهنم یا بهشت معرفی کند و می تواند والدین را راهنمایی کند تا سلیقه موسیقایی کودک را تربیت کنند و تشویق و تنبیه لازم را مشخص کنند. اگر می خواهیم کودک واقعاً و از ته دل به موسیقی علاقمند شود، کافی است به همان عواملی توجه کنیم که برای خود کودک اهمیت دارند. او برای آنکه با چیزی رابطه برقرار کند، باید در وهله اول متوجه آن شود و سپس آن را مناسب خود ببیند و بالاخره از آن نفعی ببرد، یعنی همان مراحلی که بزرگسالان هم طی می کنند، فقط شکل آن تفاوت دارد.

مجدوب کردن کودکان کار ساده ای است. خود آنها مایلند به هر چیز تازه ای توجه کنند تا درباره این جهان بیشتر بدانند، اما حفظ این علاقه و توجه کار آسانی نیست، چون آنها به محض اینکه حس کنند چیزی که به آنها عرضه شده است، دیگر تازگی ندارد، متوجه موضوعات جذاب دیگری خواهند شد. پس معلم باید هر روز چیز تازه ای برای عرضه داشته باشد. شاید اهل موسیقی بگویند هر قطعه موسیقی، خود چیز تازه ای است، ولی مدتی طول می کشد تا کودک این موضوع را بفهمد و وقتی چنین مطلبی برایش روشن شود، دیگر وارد عرصه موسیقی شده است، اما تا آن زمان باید از عوامل دیگری کمک گرفت که از دنیای خود او برگرفته شده اند؛ چیزهایی مثل بازی، قصه، مثال هایی از کارتون ها و شخصیت های آشنا و مانند این ها.

تناسب ابعاد مختلف با توانایی های کودک امر ساده ای است. کافی است اصول اولیه را آهسته تر و با زوائد بیشتری به او عرضه کنیم. اگر یک باره هفت نت با نام ها و شکل های عجیب و غریب و ناآشنا جلوش بگذاریم، به او ثابت خواهد شد که هوش و استعداد این کار را ندارد، چون نمی تواند همه آنها را در جا یاد

بگیرد، اما وقتی یک نت ساده را بارها و به شکل های مختلف برایش مطرح کنیم، در به کار بردن آن فوراً تسلط پیدا می کند و احساسش این خواهد بود که می تواند بر جنبه های دیگر موسیقی هم با همین سرعت مسلط شود.

و بالاخره باید به کودک نفعی رساند و به او ثبات کرد که موسیقی برای او فایده خواهد داشت، به عبارت دیگر او باید بداند که موسیقی فواید بسیار دارد. البته فواید موسیقی در حقیقت لذت و آرامش روحی، گسترش دید، برقراری نظم درونی و در موارد زیادی هم منافع مادی هستند، اما در ابتدا این چیزها برای کودکان قابل فهم نیستند و به همین دلیل اهمیت چندانی ندارند. فوایدی که کودک می شناسد تشویق، جایزه، محبت و رضایت بزرگترهاست. البته این به آن معنا نیست که هر روز و هر ساعت برای بچه هدیه بخریم و کف بزنیم. اندازه و مقدار تشویق را «قانون کار» معین می کند، یعنی کودک هر چقدر بیشتر زحمت بکشد، پاداش بیشتری می گیرد و در مقابل هر زحمتی هم که تحمل کند، باید دریافت پاداشی متناسب با آن را برایش تضمین کنیم. البته معنای زحمت برای هر کودکی فرق می کند. بچه های شش یا هفت ساله را باید در هر قدم تشویق کرد، یعنی هر شبی که ساز خود را تمرین می کنند، آموخته های خود را برای پدر و مادر، و نه جمع زیادی از آشنایان، بنوازند و مورد تحسین و محبت و احترام قرار گیرند و هر بار که معلم از آنها خیلی راضی بود، جایزه کوچکی در حد یک خوراکی مورد علاقه، دریافت کنند، اما بچه های نه تا یازده ساله معمولاً خودشان به تمرین می پردازند و شنیدن آموخته های آنها بیش از هفته ای یکی دوبار لازم نیست. منظور از سن و سال، سن شناسنامه ای نیست بلکه سن عقلی و روانی را باید در نظر گرفت. این مسائل در مورد هر کودکی، با توجه به شرایط مختلف فرق می کند که تشخیص صحیح آن با معلم است.

بدین ترتیب کودک ما وارد دنیای زیبا، وسیع و رنگارنگ موسیقی می شود، تا نه تنها ذوق موسیقایی خود و فرهنگ موسیقایی جامعه را به شیوه ای صحیح پرورش دهد، بلکه از این وسیله برای رشد ابعاد انسانی وجود از جمله دوستدار زیبایی بودن، ملاحظت، و ادب استفاده کند.